

بررسی شبهه جهاد ابتدایی در تفسیر آیه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»

حسین کامیاب*

احمد قدسی**

چکیده

یکی از شبهات مطرح در تفسیر آیه «لا اکراه فی الدین»، مسئله تعارض جهاد ابتدایی در اسلام با این آیه است. مراد از آیه لا اکراه، نفی حقیقی هر امر مکروه در دین خدا، نفی هرگونه اکراه درونی در پذیرش دین الهی یا غیر الهی و نهی از اکراه بیرونی در قلمرو دین الهی است و هیچیک از این حالات مغایر با اراده و اکراه الهی بر حاکمیت دین خود نیست. مفسرین جهت حل شبهه فوق راهکارهای متعددی را ارائه نموده‌اند که لزوم حمل آیات مطلق جهاد بر آیات مقید، بهترین آن است. از این رو هیچیک از آیاتی که در آن به قتال با کافران و مشرکان دستور داده شده است، فرمان مطلق نیست و مقید به قیودی مانند: تعدی، قتال، ظلم، آزار و اذیت، اخراج مسلمین، پیمان‌شکنی، فتنه‌گری، طعنه‌زدن به دین خدا و خیانت کافران و مشرکین است.

واژگان کلیدی

آیه لا اکراه، جهاد ابتدایی، جهاد مطلق، جهاد مقید.

hosseinkamiab54@yahoo.com

ghodci1336@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۹/۸

*. استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه ولی عصر (عج) رفسنجان.

** استادیار جامعه المصطفی (عج) العالمية.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۲/۲۰

طرح مسئله

یکی از مهم‌ترین شبهاتی که درباره آزادی عقیده و آیه لا اکراه فی الدین مطرح می‌شود، شبهه تعارض مسئله جهاد ابتدایی در اسلام با آیه مذکور است. براساس این شبهه، اسلام از یک سو مدعی آزادی عقیده است و هرگونه اکراه در دین را نفی و نهی می‌کند و اما از سوی دیگر جهاد ابتدایی را به عنوان روشی برای گسترش خود و تحمیل عقیده اسلام به دیگر ملت‌ها، تجویز می‌نماید. برخی معتقدند مشروعیت و وجوب جهاد در اسلام در برابر کفار و مشرکان که از مسلمات دین اسلام است با آزادی عقیده و ایمان مغایر است و اسلام می‌خواهد به زور شمشیر، همه جهانیان را به پذیرش خود وادارد (نیک‌زاد، ۱۳۸۲: ۱۷ و ۲۴) و مسلمین نیز به واسطه همین اجازه قانونی، با ملت‌ها وارد جنگ شدند و اسلام را به زور تحمیل کردند که با یک اصل عمومی حقوق بشر، به نام آزادی عقیده، مغایرت دارد. (مطهری، ۱۳۷۲: ۱۲) برخی از مستشرقان معتقدند که محمد ﷺ یکی از انبیای فراوانی بوده که از سوی خدا تشویق گردیده تا به خاطر اعتقادش به نبرد بپردازد. روبرت بین نیز کتاب *شمشیر مقدس* را بدان جهت تألیف کرد که ثابت کند اسلام به وسیله شمشیر پیروز شده است. (زمانی، ۱۳۸۸: ۴۲۶) از سوی دیگر آیه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» با آیاتی که به‌طور مطلق بر جهاد تأکید می‌کند و فرمان جهاد می‌دهد، در تعارض است. اکنون این سؤال مطرح است که آیا حکم جهاد ابتدایی در اسلام و آیات مطلق مربوط به جهاد و قتال، با آیه لا اکراه فی الدین تعارض دارد؟

معناشناسی آیه «لا اکراه فی الدین»

۱. واژه‌شناسی

اکراه از ریشه «کره» به فتح کاف، سختی و مشقتی است که از خارج وجود انسان به او می‌رسد و با اکراه به او تحمیل می‌شود و «کره» به ضم کاف، سختی و رنجی است که از ذات انسان به او می‌رسد و او آن را زشت می‌داند و از آن اکراه دارد که خود دو گونه است؛ گاهی چیزی از حیث طبع انسان و گاه از حیث عقل و شرع مکروه است و اکراه، واداشتن انسان به چیزی است که آن را زشت می‌داند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱ / ۷۰۷) و نسبت به آن کراهت و تنفر دارد. بیشتر لغویون همین معنا را برای اکراه بیان کرده‌اند. (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۳ / ۳۷۶؛ طریحی، ۱۴۱۶: ۶ / ۳۶۰؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۱۳ / ۵۳۵)

با توجه به معنای لغوی واژه اکراه، دو عنصر تحمیل از سوی اکراه‌کننده و نخواستن (زشت دانستن یا تنفر داشتن) از سوی اکراه شونده در واژه‌شناسی اکراه اهمیت دارد.

واژه «دین» بین زبان ایرانی و سامی، مشترک بوده و به معنای کیش، وجدان، داوری، قانون، حق و آیین به کار می‌رود (معین، ۱۳۸۶: ۲ / ۱۲۷۸) و معنای نخستین آن، انقیاد و اطاعت است. (ابن فارس، ۱۴۱۱: ۲ / ۳۲) دین امری است که برای آن گردن نهاده می‌شود و اصل واحد در این ماده، خضوع و انقیاد در برابر برنامه یا مقررات معینی است که هر دو قید خضوع و در برابر برنامه بودن، در این اصل داخل است. (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۳ / ۲۸۹)

واژه «رشد» به معنای اصابت به خیر (صدرالمتألهین، ۱۳۶۶: ۴ / ۱۹۸)، اصابت به واقع (مغنیه، ۱۴۲۴: ۱ / ۳۹۶) اصابت به حق (طریحی، همان: ۳ / ۵۰)، هدایت برای رساندن به حقیقت و به معنای صلاح آمده است. اصل واحد در این ماده اهتداء به سوی خیر و صلاح است و دین الهی از آن جهت رشد می‌باشد که حقیقت آن، اهتداء به خیر و صلاح است. (راغب اصفهانی، همان: ۳۵۴)

واژه «غی» از ریشه «غوی»، ضد رشد و به معنای سلوک بر خلاف طریق رشد (طوسی، بی‌تا: ۲ / ۳۱۲؛ صدرالمتألهین، همان: ۴ / ۱۹۸)، رفتن به راه هلاک (قرشی، ۱۳۷۱: ۵ / ۱۳۲)، انحراف از حقیقت و دور شدن از واقع (مکارم شیرازی، همان: ۲ / ۲۵۹)، است. اصل واحد در این واژه هدایت به شر و فساد می‌باشد. (مصطفوی، همان: ۷ / ۲۸۵)

۲. مفهوم‌شناسی

خداوند در دین خود کوچکترین امری که مورد کراهت حقیقی انسان باشد وضع نفرموده و تمام دین را بدون استثنا محبوب قلب انسان قرار داده و در برابر، کفر، فسق و عصیان را مکروه و منفور انسان نهاده است. همچنین خداوند هیچ‌کس را به اجبار به پذیرش این دین وادار نکرده است. در تأیید این معنا می‌توان گفت:

الف) ترکیب لاء نفی جنس همراه با «اکراه» در شکل مصدری باب افعال و حرف جر «فی» و واژه «دین» با الف و لام معهود که به دین الهی در کاملترین معنای آن اشاره دارد، معنایی بسیار گسترده شامل نفی و نهی از اکراه، اکراه درونی و اکراه بیرونی، اخباری بودن و انشایی بودن گزاره و بالاخره درونی و برونی بودن دین را در بردارد.

ب) با توجه به اینکه دین الهی، دین قیم و حنیفی است که تکثر و تفرق نمی‌پذیرد و تمام اجزاء آن بدون استثنا با ساختار فطرت انسان سازگار و هماهنگ است، در هیچ جزء و بعدی از اجزاء و ابعاد دین، حقیقتاً و فطرتاً هیچ‌گونه کراهتی نسبت به دین خدا وجود ندارد (حجرات / ۷؛ یونس / ۹) و کراهت اکثر انسان‌ها از دین خدا و اطاعت او، از جنس کراهت از نور بوده و از این‌رو کراهتی جعلی و کاذب است نه کراهت حقیقی.

ج) این معنا دو ساحت مختلف دین الهی یعنی ورود ایمان به قلب انسان و ورود انسان به صحنه اطاعت و عمل را در بر می‌گیرد.

د) اینکه خداوند اراده فرموده دین خود را بر هر چه دین است، اظهار و غلبه و برتری دهد گرچه مشرکان، کافران و منافقان از این برتری کراهت داشته باشند، اکراه بر حاکمیت دین خداست نه اکراه بر پذیرش دین الهی توسط تک تک انسان‌ها و این اکراه و تحمیل را از هیچ‌کس هم نمی‌پذیرد و ضمن به رسمیت شناختن و حق انتخاب دین توسط انسان و آزادی عقیده، هرگز دین خود را که تماماً حق و نور و هدایت است با ادیان دیگر که تماماً باطل و ظلمت و گمراهی است، یکسان نمی‌داند و جز اسلام را نمی‌پذیرد (آل عمران / ۸۵) و به غیر آن راضی نمی‌شود.

«تبیین» به معنای ایضاح (ابن منظور، همان: ۱۳ / ۶۷) است که متضمن معنی تمیز هم می‌باشد (صافی، ۱۴۱۸: ۳ / ۲۶) پس «رشد» به طور کامل و روشن از «غی»، متمایز و جدا شده است. «طاغوت» نیز هر غیر خدایی است که مورد پرستش، عبودیت و تبعیت قرار گیرد. (راغب اصفهانی، همان: ۵۲۰) طغیان با حالت استغنا شروع می‌شود و با عصیان و نافرمانی از خدا و رسول ﷺ، تکبر و لجاجت، روی گردانی و کراهت از حق، تکذیب، کفر به خدا و ایمان به طاغوت، خود را در مقابل خدا قرار دادن و ولایت کفار را به عهده گرفتن به اوج خود یعنی طاغوت می‌رسد. در این گزاره یک قید عدمی «فمن یکفر بالطاغوت» و یک قید وجودی «و یؤمن بالله» مطرح شده که چون انسان نمی‌تواند دو امر متضاد یا متناقض را تصدیق کند و به هر دوی آنها معتقد شود پس باید اول از شرک تبری جوید و از ردائیل اخلاقی پاک شود تا ارکان توحید در قلب او رسوخ کند و اگر این رسوخ صورت پذیرد هرگز این رابطه با پروردگار نخواهد گسست؛ زیرا براساس محکم فطرت و آفرینش است. (حسینی همدانی، ۱۴۰۴: ۲ / ۳۱۰)

۳. دیدگاه‌های مفسران در معنانشناسی آیه

برخی مفسران مانند علامه طباطبایی معتقدند که دین یک سلسله معارف علمی است که معارف عملی را به دنبال دارد و جامع همه این معارف، اعتقادات است که از امور قلبی می‌باشد و اکراه در آن راه ندارد؛ زیرا اکراه فقط در اعمال ظاهری (مادی و بدنی) وجود دارد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲ / ۳۴۲) ایمان عقد قلبی است و با اکراه حاصل نمی‌شود (مظهری، ۱۴۱۲: ۱ / ۳۶۲؛ قرشی، همان: ۶ / ۱۰۸) و هیچ‌کس بر دل‌های مردم راه و تسلطی ندارد. (حجازی، ۱۴۱۳: ۱ / ۱۷۱)

گروه دیگری از مفسران معتقدند که اکراه در مقدمات ایضاح حق است و پس از وضوح، اکراه در دین معقول نیست و حجت از جانب حق بر مردم تمام است. (ثقفی تهرانی، ۱۳۹۸: ۱ / ۳۳۰) ایمان،

اذعان و خضوع است و با الزام و اکراه محقق نمی‌شود بلکه فقط با حجت و برهان شکل می‌گیرد. (مراغی، بی‌تا: ۳ / ۱۶)

برخی مفسرین معتقدند که اجبار و اکراه بر دخول در دین فایده‌ای ندارد و نیاز به آن نیست. آنها معتقدند با تبیین و تفکیک حق از باطل و رشد از گمراهی، هر انسان آگاه و خردمندی دین الهی را می‌پذیرد و نیازی به اکراه نمی‌باشد. (جعفری، ۱۳۷۵: ۱۹۵) کسی که بر اسلام هدایت شده از روی بینة وارد آن گردیده و آن کس که بر دلش مهرخورده، اکراه به حالش سودی ندارد. (ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۳۱۰ / ۱) ایمان رشدی است که به سعادت ابدیه می‌رساند و کفر همان غی است که به شقاوت سرمدیه منتهی می‌شود پس نیازی به اکراه نیست. (فیض کاشانی، ۱۴۱۸: ۱ / ۱۲۱؛ بیضاوی، ۱۴۱۸: ۱ / ۱۵۴)

شمار دیگری از مفسرین معتقدند که آیه لا اکراه به این معنی اشاره دارد که جبر و قسری از جانب خداوند در امر دین وجود ندارد و خداوند امر دین را بر اجبار قرار نداده و بنده مخیر است هر عقیده‌ای را اخذ کند؛ چراکه بعد از ظهور طریق حق و وضوح آن از باطل و تمام شدن حجت بر مردم، هلاک و حیات، هر دو براساس بینة است. (شبر، ۱۴۱۲: ۱ / ۷۹) خداوند امر ایمان را بر تمکن و اختیار نهاد تا ابتلا و امتحان و تکلیف معنا پیدا کند و آنچه در ایمان معتبر است، اخلاص می‌باشد و اکراه با ابتلا و اخلاص منافات دارد. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۱ / ۳۰۳)

برخی دیگر معتقدند اکراه بعد از تبیین، اکراه ظاهری است نه اکراه واقعی (قمی، ۱۳۶۷: ۱ / ۸۴) و اگر انسانی به مقام رضا به قضا و درجه تسلیم و اسلام حقیقی رسیده باشد، در نفس خود حالت ارتضاء دارد و کراهتی برای او در دین باقی نمی‌ماند. (صدرالمآلهین، همان: ۴ / ۱۹۳)

به نظر بعضی از مفسرین، مقصود از دین در آیه لا اکراه، نه اسلام بلکه تشیع و ولایت علی علیه السلام است و معتقدند که «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» یعنی خداوند امر ایمان و تشیع را نه بر اجبار بلکه بر تمکن و اختیار قرار داده است. (کاشانی، ۱۴۱۰: ۱ / ۱۲۷)

با توجه به معناشناسی آیه لا اکراه می‌توان گفت:

الف) خداوند دین خود را محبوب قلب همه انسان‌ها قرار داده و هر گونه کراهت درونی و قلبی یا اکراه بیرونی و ظاهری را نفی و نهی نموده است.

ب) خداوند اراده فرموده دین حق و هدایت که مورد رضای اوست بر هر دین دیگر، غلبه و برتری یابد و متدینین به دین الهی در زمین، تمکن و استقرار یابند و این به معنای اکراه و اجبار تک تک افراد نمی‌باشد.

ج) آنچه نفی و نهی شده کراهت حقیقی است و گرنه کراهت جعلی و کاذب در اکثر انسان‌ها نسبت به دین الهی وجود دارد که از سنخ کراهت از نور و در نتیجه سفاکت و سبک مغزی است.

د) عدم وجود اکراه حقیقی در دین الهی و عدم قبول اکراه ظاهری و بیرونی از جانب خداوند هرگز به معنای بی تفاوتی ذات حق نسبت به مسئله دین و پذیرش هر دین غیر خدایی نیست.

نقدهای مفسران بر شبهه جهاد ابتدایی

۱. حمل آیات مطلق جهاد بر آیات مقید

طبق قاعده مطلق و مقید باید آیات مطلق جهاد را بر آیات مقید حمل کرد. جهاد برای اسلام آوردن کفار و مشرکان نیست، بلکه با توجه به آیات دیگر، مقید به موارد خاصی مثل فتنه‌گری و جنگ‌افروزی آنان است و دستور به مقاتله نیز اعم از ابتدا به قتال است؛ زیرا قتال، هم ابتدا به جنگ و هم دفاع در مقابل متجاوزان و پیشگیری از غافلگیری را شامل می‌شود. به نظر شهید مطهری، آیات جهاد، ناسخ و منسوخ نیستند و استدلال به مطلقات آیات جهاد برای اثبات اصل بودن جنگ در اسلام، از قوت برخوردار نیست؛ زیرا اولاً اسلوب آیات، قضیه را در زمان معین مطرح می‌کند و بررسی تاریخی همان زمان معین، نکات زیادی را می‌نمایاند ثانیاً آیات مطلق باید با توجه به آیات مقید جهاد، قید زده شوند و آیاتی که در ظاهر افاده عموم می‌کنند به وسیله آیات دیگر تخصیص بخورند و ثالثاً قتال که از باب مفاعله و فعال است، ناظر به طرفین می‌باشد و کوشش در کشتن کسی است که سعی در کشتن او دارد. (برزونی، ۱۳۸۴: ۱۰۷ و ۱۱۶)

نقد؛ گرچه این پاسخ به درستی بر مقید بودن آیاتی که فرمان به جهاد داده تأکید دارد اما از جامعیت لازم برخوردار نیست؛ زیرا در صورت اصرار بر مطلق بودن برخی آیات جهاد، راه حلی ارائه نمی‌دهد.

۲. دفاع از حقوق فطری و ارزش‌های انسانی

اسلام، دین حق و توحید را یک امر فطری می‌داند (روم / ۳۰)، فلسفه آفرینش انسان را عبادت پروردگار معرفی می‌کند (ذاریات / ۵۶)، پرستش خدا را صراط مستقیم می‌شناسد (آل عمران / ۵۱)، پذیرش دین الهی را باعث حیات طیبه بشری می‌داند (نحل / ۹۷؛ انفال / ۲۴) و نادیده گرفتن پیام‌های توحیدی و آسمانی را باعث سقوط انسان به درجه حیوانیت تلقی می‌کند. (اعراف / ۱۷۹؛ انفال / ۲۲) توحید و دین کامل الهی یک حق انسانی است و دفاع از آن کمتر از دیگر حقوق انسانی نیست. جهاد عقیدتی در حقیقت، دفاع از حقوق انسانی است که امری لازم و مشروع بوده و در همه

جهان پذیرفته شده است به طوری که حتی متجاوزین باطل هم در بسیاری از موارد دفاع از حقوق انسانی مثل آزادی را به عنوان توجیه تهاجم خود مطرح می کنند. (نیک زاد، همان: ۲۳) شرک به خدا موجب هلاک انسانیت و مرگ فطرت است و مبارزه با شرک و دفاع از حق فطری انسانیت به منزله بازگشت دادن روح به قالب اجتماع و زنده کردن آن می باشد. پس دفاع کامل از حق فطری انسانیت مقتضی توسعه حکم جهاد است (همان) و اظهار اسلام و انتشار آن برای مصلحتی نه فقط اسلامی بلکه انسانی است. (مغنیه، همان: ۹۷ / ۱)

علامه طباطبایی معتقد است اولین و اساسی ترین حق انسان ها، حق حیات سالم است. سران ستم و کافر کشورهای غیر مسلمان این حق را از مردم سلب کرده و با شیوه های گوناگون و تبلیغات نادرست خود بر ضد حق، اجازه تفکر و اندیشه صحیح را به آنها نمی دهند و با فتنه و آشوب در برابر ارشاد و تبلیغ اسلام نمی گذارند چراغ هدایت دین که مورد درخواست فطرت همه انسان هاست به محدوده کشور شرک و کفر برسد. در این حال است که فرمان «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً» (انفال / ۳۹) برای از میان برداشتن فتنه و آشوب صادر می شود تا به دنبال آن و پس از رفع موانع یعنی سردمداران کفر، فطرت اسیر شده مردم آن دیار آزاد شود و سخن منطقی دین به صورت بلاغ مبین به آنان عرضه گردد «وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (یس / ۱۷) تا مردم، خود بتوانند چهره واقعی حق را ببینند و آزادانه آن را اختیار کنند «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» (کهف / ۲۹) پس جهاد ابتدایی نه تنها برای تحمیل عقیده نیست بلکه موافق آزادی عقیده و برای مهیا سازی آن است. (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ۱۶) جهادی که اسلام، مسلمین را به سوی آن خوانده جهاد به ملاک زور مداری نیست و نخواست به زور و اکراه، دین را گسترش دهد، بلکه به ملاک حق مداری و برای زنده کردن حق و دفاع از توحید است. (طباطبایی، همان: ۳۴۳ / ۲) به نظر شهید مطهری دین، یعنی صراط مستقیم و راه راست بشری و بی تفاوت بودن در مسئله دین به معنای بی تفاوتی در مورد راه راست بشریت است. توحید جزء حقوق انسانی است و با سعادت بشری بستگی دارد و جنبه شخصی و سلیقه ای ندارد و اگر توحید را از حقوق انسانی و از شرایط سعادت بشر دانستیم، جهاد ابتدایی با مشرک و دفاع از توحید جایز است گرچه تحمیل عقیده توحید جایز نیست. دفاع از چنین حقی، از دفاع شخصی و دفاع ملی تقدس بیشتری دارد و نمی توان جهاد برای بسط ارزش های انسانی را ولو در خطر نیفتاده باشد، محکوم کرد. پس اگر در قانونی چنین آمده است که باید از توحید به عنوان یک ارزش انسانی دفاع نمود، معنایش این نیست که تهاجم جایز است بلکه بدان معناست که توحید یک ارزش معنوی است و دایره دفاع هم آن قدر وسیع است که شامل این گونه ارزش های معنوی نیز می شود. اسلام نمی گوید توحید را

تحمیل کنید؛ چراکه توحید تحمیل شدنی نیست «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» اما معنای «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» این نیست که شما از حوزه توحید، دفاع نکنید و اگر دیدید «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» به خطر افتاده، آن خطر را دفع نکنید. چنین جهادی، جهاد در راه آزادی بشر است نه جنگ علیه آزادی بشر (مطهری، همان: ۶۵ - ۴۳) که با آیه لاکراه تعارض داشته باشد.

نقد؛ این پاسخ یکی از بهترین راه حل‌ها در حل شبهه تعارض مورد بحث است اما در این پاسخ دفاع از حق فطری توحید اعم از حاکمیت دین خدا یا عدم حاکمیت آن است در حالی که بدون اقدام برای حاکمیت و غلبه دین الهی، دفاع از این حق فطری و انسانی اساساً ممکن نیست. بنابراین به نظر می‌رسد معیار اصلی را باید حاکمیت دین خدا دانست، ثانیاً به سایر قیود جهاد ابتدایی و حالات دیگر آن غیر از زیر پا گذاشته شدن حقوق انسانی در جوامع دیگر اشاره نشده است.

۳. جهاد ابتدایی برای رفع مزاحمت و موانع دعوت

جهاد برای تحمیل و اجبار دیگران بر اسلام به عنوان یک عقیده صورت نمی‌گیرد، بلکه برای از بین بردن موانع، از طریق دعوت اسلامی و ابلاغ رسالت الهی به گوش‌های مردم است. (سبحانی، ۱۴۱۹ق: ۳۸) پیامبران هیچ گاه به وسیله جنگ، دین را تحمیل نمی‌کنند، بلکه اگر جنگی اتفاق می‌افتد برای برطرف کردن موانع و نیروهای شیطانی از سر راه توده‌های مردم است تا زمینه درست اندیشیدن برای آنها فراهم شود و بتوانند آگاهانه دین حق را پیدا کنند و به آن ایمان آورند. (جعفری، ۱۳۸۴: ۲۵ - ۲۱)

در اسلام نیز از آنجا که برای انتشار دعوت اسلام، میان ملت‌ها تأمین امنیت و آزادی فکری ضروری بود، مسلمانان مجبور بودند برای تأمین این منظور، حکومت‌هایی که مانع ارتباط مستقیم مسلمین با توده‌های مردم بودند را از میان بردارند و بر همین اساس مردم را پس از برچیدن دستگاه ظلم به حال خود وا گذاشتند تا آنچه را در محیط امن و آزاد با فهم خود درک می‌کنند، اختیار نمایند. (منتظر قائم، ۱۳۷۷: ۴۰) جهاد ابتدایی برای رفع مزاحمت، (طالقانی، ۱۳۶۲: ۴ / ۳۸) رساندن دعوت به همه انسان‌ها (فضل‌الله، ۱۴۱۹: ۵ / ۴۹)، تأمین آزادی دعوت (زحیلی، ۱۴۱۸: ۳ / ۲۳) و برای مقابله با کسانی است که در برابر این دعوت مقاومت می‌کنند و مانع نشر این نور در جهان می‌شوند. (مراغی، همان: ۱۸ / ۳)

جهاد ابتدایی در اسلام برای آزاد نمودن انسان‌هایی است که شرایط آزاد اندیشی و انتخاب آزاد را ندارند و برای هموار کردن راه حقیقت‌یابی و نفی تحمیل‌ها و استضعاف فکری و آماده کردن زمینه

رشد آگاهی و شکوفایی اندیشه‌ها و رهایی بخشیدن مظلوم‌ها و مستضعفانی است که خود توان گرفتن حق خویش را ندارند. (عباس نژاد، ۱۳۸۵: ۱۱۳) جهاد ابتدایی در اسلام به منظور پایان دادن به آزار و اذیت مسلمانان از سوی مشرکان و فتنه گری آنان علیه اسلام و مسلمین و رفع موانع پیام توحید به گوش جهانیان و گسترش حاکمیت اسلام (ورعی، ۱۳۸۸: ۱۵) و از میان برداشتن اکراه بر عقاید مخالف و ظلم و اقامه حق و عدل است نه تحمیل عقیده و ایمان و اکراه بر پذیرش عقیده (بحرانی، بی‌تا: ۲ / ۲۰۵) و بر این اساس جهاد ابتدایی، جهادی علیه ملت‌ها نیست بلکه علیه حکومت‌های جائری است که مانعی در راه خدا هستند و علیه ائمه کفر است که تعهد انسانی ندارند (سیفی مازندرانی، بی‌تا: ۳ / ۱۱۳) تا امنیت و آزادی برای دعوت اسلامی محقق گردد. لشکریان اسلام با فریاد دعوت به آزادی، عدالت و علم و برای آزاد سازی ملت‌ها از استعباد و ظلم و جهالت متوجه اکناف عالم می‌شدند و امت‌ها این دعوت اسلامی را می‌پذیرفتند و آمال خود را در سایه اسلام قابل تحقق می‌دیدند و بدون اکراه یا زور، فوج فوج داخل در دین می‌شدند. (الجبعی العاملی، ۱۴۱۰: ۶ / ۲۲۲)

نقد؛ این راه حل گرچه از زاویه‌ای متفاوت به نقد شبهه پرداخته اما بیانی دیگر از پاسخ قبلی و روی دیگر سکه است، از این رو همان ملاحظات که قبلاً ارائه شد در اینجا نیز مصداق دارد.

۴. دفاعی بودن جهاد ابتدایی

جهاد با حکومت‌هایی که مانع نشر دعوت در میان ملت‌ها هستند، جنبه دفاعی دارد (مطهری، همان: ۵۲؛ حجازی، همان: ۱ / ۱۷۲) و جهاد فقط به عنوان دفاع و مبارزه با یک نوع تجاوز می‌تواند مشروع باشد و اگر کفار در مقام مبارزه و مقابله با اسلام بر نخیزند به عقیده آنها کاری ندارد و در مقام تفتیش عقیده بر نمی‌آید و آنها را به خاطر صرف عقیده مجازات نمی‌کند. (مطهری، همان: ۴۰ و ۷۰) آیات جهاد به مسلمانان تکلیف نمی‌کند که دشمنان عقیدتی خود را از بین ببرند، بلکه دستور آیات مبنی بر از بین بردن دشمنانی است که به مقابله و تعدی به مسلمانان برخاسته‌اند و علت قتال در اسلام، جنگ افزوی آنهاست نه کفرشان (برزنونی، همان: ۱۱۵ و ۱۴۳)؛ کسانی که به طور علنی، ضد اسلام و مسلمین، سلاح در دست گرفته و خطر جدی برای نظام اسلامی محسوب می‌شوند. (عباس نژاد، همان: ۲۷۱)

مشروعیت و یا وجوب جهاد دفاعی، اختصاص به آن جایی که خود انسان یا خانواده او مورد تجاوز و تهاجم واقع می‌شوند، ندارد بلکه اگر گروهی از مسلمانان حتی غیر مسلمانان به ناحق مورد تجاوز واقع

شوند بر مسلمانان دیگر واجب است در صورت تمکن به یاری آنها بشتابند (نیک‌زاد، خرداد ۱۳۸۲: ۲۶) همچنان که پیامبر ﷺ فرمودند: «من سمع مسلماً ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم» (کلینی، ۱۴۰۷: ۲ / ۱۶۴) بنابراین هدف جنگ مشروع در اسلام، نه اکراه و اجبار در امر دین و عقیده و نه استعمار و سلطه طلبی و جهان گشایی بلکه دفاع از جان و ناموس مردم، دفاع از اراضی، اموال و استقلال اقتصادی و دفاع از عزت و استقلال سیاسی است. (پوراحمد و زارعی، ۱۳۸۴: ۴۵)

نقد: در این پاسخ به درستی بر مقید بودن جهاد ابتدایی و نیز اینکه علت جهاد ابتدایی، کفر کافران نیست تأکید شده اما اولاً فقط به یکی از این قیود اشاره شده و آن هم سلاح برگرفتن و جنگ افروزی علنی و تهاجم علیه مسلمین است ثانیاً به نظر می‌رسد جهاد ابتدایی را منحصر به حالتی نموده که مسلمین اقدام به تشکیل نظام سیاسی نموده و دارای استقلال سیاسی و اقتصادی هستند در حالی که دفاعی بودن جهاد ابتدایی منحصر به این حالت نیست.

۵. جهاد ابتدایی برای حاکمیت دین خدا نه اکراه بر دین خدا

شمشیر و جهاد در اسلام برای اکراه و دخول در دین استفاده نمی‌شود، بلکه برای حمایت دعوت به‌سوی دین (قاسمی، ۱۴۱۸: ۲ / ۱۹۴)، حفظ عزت اسلام و اذلال اهل کفر (راوندی، ۱۴۰۵: ۱ / ۳۴۵؛ گلایری، ۱۳۸۴: ۹۱)، غلبه یافتن حق و شیوه عدالت و کلمه تقوا و زیر دست قرار گرفتن باطل، ظلم و فسق است (نیک‌زاد، ۱۳۸۲: ۱۸) تا همه دین از آن خدا باشد. (ابن‌ناصر، ۱۴۰۸: ۱۲۱)

آیت‌الله مصباح یزدی معتقد است حق خدای متعال آن است که در سرتاسر جهان پرستش شود، دینش حاکم گردد و سخنش برتر قرار گیرد و اگر کسانی از قبول این حق، سر باز زنند خدای متعال علاوه بر عقاب اخروی می‌تواند در همین دنیا به عذابی آسمانی یا زمینی مبتلایشان کند یا از مؤمنین و صالحین بخواهد به جنگ‌شان بروند و سرکوبشان کنند و عذابشان نمایند. جهاد ابتدایی جز این نیست که گروهی از بندگان شایسته خدای متعال مأموریت می‌یابند که به منظور احقاق حق که خدا بر کل بشریت دارد، بر کسانی که این حق را ضایع و پایمال کرده‌اند و راه شرک و کفر و ظلم و فساد در پیش گرفته‌اند حمله برند و تا زمانی که دین خدا حاکم شود، نبرد را دوام بخشند. (مصباح یزدی، بی‌تا: ۲۱۹۹)

نقد: این دیدگاه نیز گرچه به یک بعد از پاسخ یعنی لزوم حاکمیت دین خدا اشاره دارد اما به ابعاد دیگر و شرایط و قیودی که در جهاد ابتدایی اهمیت زیادی دارد نپرداخته است و از این رو از جامعیت لازم برخوردار نیست.

۶. جهاد ابتدایی برای رفع فساد و انحراف

فرمان به جهاد و قتال با هدف اکراه بر دین و اجبار به ایمان نیست، بلکه برای رفع فساد کفار در زمین (مظهري، همان: ۱ / ۳۶۳)، قطع عضو فاسد برای جلوگیری از سرایت به سایر اعضا (طیب، همان: ۵ / ۱۶۱) و برای محو آثار شرک و عبادت اصنام است که اسلام آن را انحراف و مرض و خرافه می‌داند. (مکارم شیرازی، ۱۴۲۱: ۲ / ۲۶۳)

نقد؛ این پاسخ شباهت و نزدیکی بسیاری به دیدگاه قبلی دارد، اما در آن تأکیدی بر لزوم حاکمیت دین خدا وجود ندارد و صرفاً رفع فساد را به عنوان هدف جهاد ابتدایی مطرح نموده است ضمن اینکه به سایر شرایط و قیود جهاد ابتدایی نیز اشاره‌ای ندارد.

۷. جهاد ابتدایی، اکراه به حق و معروف

آیه لا اکراه، اکراه به غیر حق را نفی می‌کند، اما اگر اکراه به حق باشد نیکوست و بلکه در نظام احسن، واجب می‌باشد. (موسوی سبزواری، ۱۴۰۹: ۴ / ۲۸۹) تعارض آیه لا اکراه با جهاد ابتدایی در اسلام پذیرفته نیست، زیرا اگر اسلام جنگ ابتدایی را جایز بداند، مردم را به وسیله جنگ به امر معروف و نیکی فرا خوانده است (قرشی، همان: ۱ / ۴۸۰) که اکراه در دین محسوب نمی‌شود. این دیدگاه با اطلاق آیه لا اکراه سازگار نیست.

نقد؛ در نقد این دیدگاه می‌توان گفت اولاً اگر جهاد ابتدایی فقط فراخواندن به سوی دین خدا باشد، اکراه نیست و تعارضی هم با آیه لا اکراه ندارد، آنچه اکراه محسوب می‌شود فراخواندن همراه با تحمیل دین است. ثانیاً اگر به دعوت اکتفا نشود و اکراهی صورت گیرد نباید به استناد اینکه اکراه به امر نیکو و حقی است آن را از شمول معنای اصطلاحی اکراه خارج دانست؛ زیرا همان‌طور که در معناشناسی آیه لا اکراه بیان شد اساساً اکراه آن جایی تحقق می‌یابد که عدم محبوبیت و تنفر وجود داشته باشد حتی اگر جعلی و کاذب و نسبت به امری حق و مثل کراهت از نور باشد و با توجه به آیاتی که ارتباط موضوعی با آیه لا اکراه دارند مانند آیه ۹۹ سوره یونس این مطلب به خوبی قابل استنباط است.

۸. جهاد ابتدایی، اکراه بر اظهار نه اعتقاد

برخی مفسرین معتقدند که کفار بر اظهار اسلام، اکراه می‌شوند و قتال برای اظهار اسلام است نه برای اعتقاد به اسلام که اکراه به آن صحیح نمی‌باشد و بعد از اظهار اسلام، مجالست آنها با مسلمین و شنیدن قرآن و مشاهده دلایل پیامبر ﷺ آنها را به سوی اسلام می‌کشاند و فساد اعتقادی‌شان را آشکار می‌سازد. از سوی دیگر همین که اظهار اسلام کنند دیگر کشته نمی‌شوند؛ زیرا در نسل آنها

کسانی خواهند بود که اعتقاد به توحید خواهند داشت و با علم به این مسئله، کشتن آنها جایز نیست. (کیاهازی، ۱۴۰۵: ۱ / ۲۲۴)

نقد: در نقد این نگرش می‌توان گفت اولاً اکراه بر اعتقاد به اسلام امری محال است و این محال بودن امری بدیهی است و بعید می‌نماید که مقصود خداوند حکیم از آیه لا اکراه فقط نفی چنین اکراهی باشد. ثانیاً با توجه به بررسی‌ای که در مورد آیات جهاد صورت گرفت هرگز جهاد با کفار برای تحمیل و اظهار اسلام نیست، بلکه حداکثر غایت جهاد ابتدایی، حاکمیت دین خداست نه اکراه تک انسان‌ها بر اظهار اسلام که در این صورت با آیه لا اکراه و آیات مشابه آن تعارض خواهد داشت.

بررسی آیات قتال مؤمنان با کافران و مشرکان

مهم‌ترین آیات مورد بحث و محل نزاع مربوط به شبهه جهاد ابتدایی، آیات قتال مؤمنان با کافران و مشرکان است. با دقت در این آیات و تدبر در سیاق آنها مشخص می‌شود که مسئله قتال در این آیات، به قیودی مانند: تعدی، قتال، آزار و اذیت، ظلم، اخراج، فتنه‌گری، پیمان شکنی، طعنه در دین و کید دشمنان مقید می‌شود و نمی‌توان آنها را مطلق دانست تا از آن اطلاق به وجوب جهاد ابتدایی از نوع غیر دفاعی آن یعنی جهاد ابتدایی علی‌الاسلام برسیم.

۱. آیات مقید به تعدی و قتال دشمنان

دسته اول از این آیات، قتال مؤمنان را مقید به تعدی و قتال دشمنان می‌کند که اگر به شما تعدی و تجاوز کردند و اقدام به اخراج شما نمودند شما نیز در مقابل از خودتان دفاع کنید و اگر از تعدی دست کشیدند شما هم از قتال دست بکشید و اگر با شما قتال نمی‌کنند و شما را از دیارتان اخراج نمی‌کنند، رفتارتان با آنها براساس قسط باشد.

وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً. (توبه / ۳۶)

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ *
وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلَوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ * فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ * وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ
يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ. (بقره / ۱۹۳ - ۱۹۰)

در این آیات نکات ذیل درخور توجه است:

الف) قتال مؤمنان در مقابل کافرانی آمده که حالشان حال قتال با مؤمنین است و تشریع قتال با مشرکین مکه است که سر جنگ با مؤمنین داشتند. (طباطبایی، همان: ۶۱ / ۲) اعتدا و تجاوز وقتی مذموم است که در مقابل اعتدای دیگران واقع نشده باشد و تجاوز ابتدایی باشد اما اگر در مقابل تجاوز دیگران باشد در عین اینکه تجاوز است دیگر مذموم نیست؛ زیرا عنوان تعالی از ذلت و خواری را به خود می‌گیرد و اینکه جامعه‌ای بخواهد از زیر بار ستم و استعباد و خواری درآید خود فضیلت بزرگی است. (همان)

ب) اخراج نیز در مقابل اخراج آمده است.

ج) قتال مؤمنان باید با هدف رفع فتنه باشد.

د) چنانچه کافران از فتنه‌گری و قتال دست کشیدند مؤمنان هم باید از قتال دست بکشند مگر علیه ظالمان.

در آیات سوره ممتحنه نیز آمده است:

لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ
وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ * إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ
وَ أَخْرَجُوكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ وَ ظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوْهُمْ وَ مَن يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ
هُمُ الظَّالِمُونَ. (ممتحنه / ۹ - ۸)

در این آیات اولاً خداوند نیکی کردن و قسط نسبت به کسانی که با مؤمنان قتال در دین نمی‌کنند را دوست می‌دارد و از آن نهی نمی‌کند و ثانیاً از دوست و سرپرست گرفتن ظالمانی که با مؤمنان قتال در دین می‌کنند و آنها را از دیارشان اخراج می‌کنند و یکدیگر را بر این اخراج پشتیبانی می‌نمایند، نهی می‌کند.

در سوره توبه نیز آمده است:

فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَىٰ طَائِفَةٍ مِّنْهُمْ فَاسْتَأْذِنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَّنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَن
تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا. (توبه / ۸۳)

در این آیه نیز مقاتله با عدو مطرح است و اصل واحد در ماده عدو، تجاوز به حقوق دیگران می‌باشد. (مصطفوی، همان: ۶۳ / ۸) بنابراین در این آیه هم مقاتله با تجاوز آمده که جنبه دفاعی دارد نه جنبه ابتدایی که خود شاهی بر دفاعی بودن قتال در سیره پیامبر اکرم ﷺ است.

۲. قتال با فتنه‌گران

دسته دوم از آیات گروه چهارم به قتال با فتنه‌گران اشاره دارد و فتنه را بزرگ‌تر و شدیدتر از قتل معرفی می‌کند:

وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَ أَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ.
(بقره / ۱۹۱)

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ. (بقره / ۱۹۳)
وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ. (انفال / ۳۹)
وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يَقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا.
(بقره / ۲۱۷)

سَتَجِدُونَ ءَآخِرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلُّ مَا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكَسُوا
فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْتَرِلُوكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ وَ يَكْفُوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ
تَقْتُلُوهُمْ وَ أُولَئِكَ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا. (نساء / ۹۱)

این آیات حاوی نکات ذیل است:

الف) رفع فتنه و فتنه‌گری کافران یکی از اهداف اصلی قتال مؤمنان است.
کلمه فتنه به معنای هر عملی است که به منظور آزمایش حال چیزی انجام گیرد و بدین جهت است که هم خود آزمایش را فتنه می‌گویند و هم ملازمات غالبی آن را که عبارت است از شدت و عذابی که متوجه مردودین در این آزمایش یعنی گمراهان و مشرکین می‌شود.
در قرآن کریم نیز در همه این معانی استعمال شده و منظور از آن در آیه مورد بحث شرک به خدا و کفر به رسول و آزار و اذیت مسلمین است، همان عملی که مشرکین مکه بعد از هجرت و قبل از آن با مردم مسلمان داشتند. فتنه بدتر از کشتن است چون کشتن، تنها انسان را از زندگی دنیا محروم می‌کند ولی فتنه مایه محرومیت از زندگی دنیا و آخرت و انهدام هر دو است. (طباطبایی، همان)
ب) رفع فتنه تا جایی است که تمام دین و اطاعت از آن خدا باشد و اهل حق و باطل همه بر دین حق اجتماع کنند و دارای عقاید صحیح گردند؛ یعنی بر اثر اجتماع مردم بر دین حق، همه دین از خداوند خواهد بود. زراره و دیگران از امام صادق علیه السلام نقل کرده‌اند که هنوز تأویل این آیه، فرا نرسیده است. هنگامی که قائم ما قیام کند کسانی که در آن زمان بر روی زمین باشند، تأویل این آیه را خواهند دید و دین محمد صلی الله علیه و آله جهان را فرا خواهد گرفت و مشرکی بر روی زمین باقی نخواهد ماند. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۴ / ۸۳۴)

- (ج) فتنه بزرگتر و شدیدتر از قتل است پس قتال برای رفع آن کاملاً موجه و منطقی است.
- (د) اگر کافران از فتنه گری دست بردارند دیگر نباید تعدی بر آنها صورت گیرد مگر اینکه ظالم باشند.
- (ه) قتال در ماه حرام، اخراج اهل مسجدالحرام از آن و برگرداندن مؤمنان از دین خود، از مصادیق فتنه‌گری است.

۳. قتال با ظالمان

دسته سوم از آیات قتال به لزوم مقاتله با ظالمانی اشاره دارد که مؤمنان را مورد آزار و اذیت، ظلم، آسیب و اخراج از دیارشان قرار می‌دهند:

أُذِّنْ لِلَّذِينَ يقاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ. (حج / ۳۹)
 فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسُكَ وَارْزُقِ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَن يَكْفِيَ بَأْسَ
 الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنكِيلًا. (نساء / ۸۴)
 فَأَلْزَمَهُمَ سَيِّئَاتِهِمْ. (آل عمران / ۱۹۵)
 وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ
 الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا. (نساء / ۷۵)
 وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ. (بقره / ۱۹۱)

این آیات بیانگر نکات ذیل است:

- (الف) خداوند به کسانی که تحت ظلم قرار گرفته‌اند اذن مقاتله داده است. حرف باء در جمله «بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا» برای سببیت است و همین خود علت اذن را می‌فهماند و می‌رساند اگر به مسلمانان اجازه قتال دادیم به خاطر آن است که به آنها ستم می‌شده است. (طباطبایی، همان: ۱۴ / ۳۸۴)
- (ب) مقاتله با ظالمان اعم از این است که خود مؤمنان تحت ظلم و آزار قرار گیرند یا دیگری که مستضعفانند. از این رو بر هر فرد مسلمان واجب است که به خاطر برادران مسلمانانش که به سبب ایمان بین آنان برادری برقرار شده است، و نیز به خاطر برادران تنی و سایر خویشاوندانش از زن و مرد و ذراری - در صورتی که مسلمان باشند - فداکاری کند (طباطبایی، همان: ۴ / ۴۲۰) و چنین قتالی شاید در نگاه اول ابتدایی به نظر رسد اما حقیقتاً برای آزاد سازی مؤمنان از ظلم و ستم ظالمان صورت می‌گیرد و جنبه دفاعی دارد.

۴. قتال با پیمان شکنان

دسته چهارم از آیات قتال، بر مقاتله با پیمان شکنانی که سوگندهای خود را نقض و پیمان ترک مخاصمه را نادیده می گیرند تأکید می کند که اگر آنها همچنان به پیمان شکنی خود ادامه دهند و عهد خود را زیر پا بگذارند و آیین شما را مورد مذمت قرار داده و به تبلیغات سوء خود ادامه دهند، شما با پیشوایان این گروه کافر پیکار کنید (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۷ / ۳۰۴):

وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعْنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَتِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ. (توبه / ۱۲)

إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتَيْتُمُ إِيَّاهُمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مَدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ * فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. (توبه / ۵ - ۴)

أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدُّوْكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ. (توبه / ۱۳)

كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ. (توبه / ۷)

این آیات نیز حاوی این نکات است:

الف) مؤمنان باید به عهد با مشرکینی که با آنها پیمان بسته اند و بر سر عهد و پیمانشان هستند و در آن کوتاهی نمی کنند و دیگران را نیز علیه مؤمنان پشتیبانی نمی نمایند، وفادار بمانند.

ب) خداوند فرمان قتال مؤمنان با مشرکانی را داده که پیمان خود و سوگندهایشان را می شکنند و طعنه در دین می زنند و یا دیگران را علیه مؤمنان، پشتیبانی می نمایند و اقدام به اخراج رسول ﷺ می کنند و به طور کلی فرمان قتال با کسانی است که آغازگر نقض عهداند.

۵. عدم قتال در صورت صلح و تسلیم دشمن

دسته پنجم از آیات قتال آیاتی است که تأکید می کند چنان که کفار از قتال دست کشیدند، تسلیم شدند و پیشنهاد صلح دادند، مؤمنان باید بپذیرند و دیگر حق تجاوز به آنها را ندارند:

فَإِنْ عَزَّزْتُكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلْوْكُمْ وَأَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَامَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا *

... فَإِنْ لَمْ يَعْزِلُوكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَامَ وَ يَكْفُوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقِفْتُمُوهُمْ وَأُولَئِكُمْ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا. (نساء / ۹۱ - ۹۰)

وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَ
 ءَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ
 إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ * وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلَامِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ
 السَّمِيعُ الْعَلِيمُ. (انفال / ۶۱ - ۶۰)

در این آیات بر موارد ذیل تأکید شده است:

(الف) اگر آنها از پیکار با شما کناره‌گیری کنند و پیشنهاد صلح نمایند خداوند به شما اجازه تعرض نسبت به آنها را نمی‌دهد و موظفاید دستی را که به منظور صلح به‌سوی شما دراز شده بفشارید. (مکارم شیرازی، همان: ۴ / ۵۶)

(ب) اگر چنین نکردند و از شما دست بر نداشتند شما هم اجازه دارید آنها را هر کجا یافتید بکشید که خداوند شما را بر آنان سلطان مبین قرار داده است.

(ج) مؤمنان ضمن اینکه باید آمادگی کامل دفاع را داشته باشند و در دل دشمنان خدا و دشمنان خودشان رعب و وحشت ایجاد کنند تا به فکر تجاوز نیافتند اگر دشمنان آنها برای صلح و تسلیم شدن، بال‌گشودند مؤمنان هم باید این مسئله را بپذیرند و بر خدا توکل کنند.

۶. قتال با خیانتکاران

دسته ششم از آیات قتال، آیاتی است که به پیامبر ﷺ فرمان جهاد با کفار و منافقین را می‌دهد و برخی اطلاق این فرمان را مجوزی برای جهاد ابتدایی دانسته‌اند:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبُئْسَ الْمَصِيرُ.
 (توبه / ۷۳؛ تحریم / ۹)

در حالی که اگر در سیاق این آیات تأمل شود مقید بودن جهاد با کفار و منافقین به دست می‌آید. در سوره تحریم خداوند پس از آنکه فرمان به جهاد با کفار و منافقین می‌دهد بلافاصله همسر نوح ﷺ و همسر لوط ﷺ را به‌عنوان نمونه‌ای از کافران معرفی می‌نماید که ویژگی آنها این بود که به همسران خود؛ یعنی حضرت نوح ﷺ و حضرت لوط ﷺ که از بندگان صالح خدا بودند خیانت نمودند و بعد از آن نیز همسر فرعون را به‌عنوان ضرب‌المثلی برای مؤمنان معرفی می‌نماید که از خدا

می‌خواهد نزد خودش در بهشت خانه‌ای برایش بسازد و او را از فرعون و کردار او و از دست گروه ظالمان نجات دهد. بنابراین جهادی که در آیه فوق مطرح شده مقید به خیانت و ظلم کافران و منافقان است که از سیاق آیات به دست می‌آید.

در سوره توبه نیز اگر به سیاق آیه توجه شود مشخص می‌گردد که با خدا عهد کرده‌اند که اگر خداوند از فضل خویش به آنها عطا کند، از تصدیق‌کنندگان و صالحان باشند و پس از آنکه خداوند از فضل خویش به آنها داد، به حال اعراض روی برتافتند و خداوند به سزای آنکه با خدا خلف وعده کرده و دروغ گفتند در دل‌هایشان نفاق را قرار داد. بنابراین جهاد در این آیه هم مقید به خیانت و ارتداد آنان از روی غرض‌ورزی است.

۷. آیات دیگر

در آخرین دسته از آیات قتال به آیاتی اشاره می‌شود که گرچه آنها را به جهت تنوع موضوعی تحت یک عنوان خاص قرار نداده‌ایم اما با تأمل در هر یک از آنها و سیاق‌های مربوطه می‌توان به مقید بودن آنها نیز پی برد:

یک. آیه ۸۹ سوره نساء

وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّى يُهَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وِلِيًّا وَلَا نَصِيرًا.

در این آیه فرمان قتال با کافرانی است که می‌خواهند مؤمنان را به کفر بکشانند و علی‌رغم اینکه راه هجرت برای آنها باز است از آن روی بر می‌تابند. آنها از کافران عادی نیز بدترند؛ زیرا کفار معمولی دزد و غارتگر عقائد دیگران نیستند اما این‌ها فعالیت‌های پیگیری برای تخریب عقاید دیگران دارند. اکنون که آنها چنین هستند هرگز نباید شما مسلمانان دوستانی از میان آنها انتخاب کنید، مگر اینکه در کار خود تجدید نظر کنند و دست از نفاق و تخریب بردارند و نشانه آن این است که از مرکز کفر و نفاق به مرکز اسلام (از مکه به مدینه) مهاجرت نمایند. اما اگر حاضر به مهاجرت نشدند بدانید که دست از کفر و نفاق خود بر نداشته‌اند و اظهار اسلام آنها فقط به خاطر اغراض جاسوسی و تخریبی است و در این صورت می‌توانید هر جا بر آنها دست یافتید اسیرشان کنید و یا در صورت لزوم به قتل برسانید. (مکارم شیرازی، همان: ۴ / ۵۲) بنابراین قتال در این آیه مقید به اراده و تلاش کفار برای کافر شدن مؤمنان و روی تافتن آن کفار از هجرت فی سبیل الله است.

دو. آیه ۶۵ سوره انفال

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ.

براساس این آیه و سیاق آن، آیه بیانگر امور ذیل است:

الف) خداوند از پیامبر ﷺ تحریض مؤمنان بر قتال را از راه ثواب جهاد و بیان وعده‌های خداوند و غنیمت می‌خواهد. (طبرسی، همان: ۴ / ۸۵۷) و قتال در اینجا دلالتی بر جهاد ابتدایی ندارد.

ب) خداوند تأکید می‌کند که اگر کافران برای صلح و تسلیم، بال گشودند تو نیز برای آن بال گشای و بر خدا توکل کن. از این رو فرمان قتال مقید به عدم آمادگی کفار برای صلح و سازش است.

ج) آنچه مهم است آمادگی کامل نیروی نظامی مؤمنان برای ترساندن دشمنان خداست «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ» (انفال / ۶۰) که این آمادگی بدون انگیزه دادن و تحریض میسر نمی‌شود و آمادگی برای ارباب همیشه به معنای اقدام به قتال نیست.

سه. آیه ۴ سوره صف

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ.

در این آیه نیز خداوند:

الف) بر قتال فی سبیل الله تأکید می‌نماید؛

ب) محبت خود را نسبت به مقاتلین فی سبیل الله بیان می‌نماید؛

ج) نظم و استقامت آنها را می‌ستاید؛

د) با دقت در سیاق این آیه مشخص می‌شود که قتال فی سبیل الله با کسانی است که فاسق «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» (صف / ۵)، از حق برگشته، ظالم و افترا زننده به خداوند و می‌خواهند نور خدا را خاموش کنند «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذْبَ وَهُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» (صف / ۸ - ۷) از این رو قتال در آیه، مقید به فسق، اعراض، ظلم، افترا، دعوت شدن به اسلام و اراده خاموش کردن نور خداست.

چهار. آیه ۷۶ سوره نساء

الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا
أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا.

براساس این آیه و سیاق آن:

(الف) قتال با اولیا شیطان باید فی سبیل الله باشد؛

(ب) قتال با اولیا شیطان پاسخی به کید شیطانی آنهاست گرچه کید شیطان در مقابل کید الهی، ضعیف است؛

(ج) مؤمنان باید برای نجات مستضعفین (که از خدا کمک می‌خواهند) از دست ظالمان اقدام کنند و با ظالمان که همان اولیا شیطان‌اند، قتال فی سبیل الله داشته باشند «وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا»؛ (نساء / ۷۵)

(د) مؤمنان باید آماده دفاع باشند «حُذُوا حِذْرَكُمْ» (نساء / ۷۱)؛ یعنی آماده بیرون رفتن به‌سوی دشمنان خود شوید و معلوم است که آماده شدن برای جنگ به اختلاف عده دشمن و نیروی او مختلف می‌شود، اگر عدد نفرات دشمن کم است به‌طور دسته‌دسته بروید، و اگر زیاد است دسته‌جمعی بروید (طباطبایی، همان: ۴ / ۴۱۶) پس حذر اشاره به آمادگی برای دفاع دارد نه حمله و جهاد ابتدایی.

پنج. آیه ۶۱ سوره احزاب

مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثَقِفُوا أَخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِيلًا.

براساس این آیه و سیاق آن ملعون‌هایی که دستگیری و کشته شدن آنها مطرح است، منافقینی هستند که در قلب‌هایشان مرض است و مسئله کشته شدن آنها هنگامی مطرح می‌شود که از کارهای مخرب خود دست نکشند و بخواهند همچنان به فعالیت‌های متزلزل‌کننده خود ادامه دهند «لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْمُرْجَفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَتُغْرِيَنَّهُمْ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا» (احزاب / ۶۰) یعنی اگر منافقین و بیماردلان دست از فساد‌انگیزی بر ندارند و کسانی که اخبار و شایعات دروغ در بین مردم انتشار می‌دهند تا از آب گل‌آلود اغراض شیطانی خود را به دست آورند و یا حداقل در بین مسلمانان دلهره و اضطراب پدید آورند، تو را مأمور می‌کنیم تا علیه ایشان قیام کنی و نگذاری در مدینه در جوارت زندگی کنند بلکه از این شهر بیرونشان کنی و جز مدتی کم مهلت‌شان ندهی. (طباطبایی، همان: ۱۶ / ۳۴۰)

فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ فَإِمَّا مَنًّا
بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا.

در این آیه نیز خداوند می‌فرماید: وقتی با کافران برخورد می‌کنید باید همت شما زدن گردن‌هایشان باشد تا آنان را از پای در آورید و سپس اسیران را به شدت در بند کشید و بعد یا بر آنان منت نهاده آزادشان کنید و یا فدیة بگیرید تا جنگ، سنگینی‌هایش را فرو نهد.

از عبارت «فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ» جهاد مطلق برداشت نمی‌شود؛ زیرا براساس سیاق آیات، این‌ها کفاری هستند که مردم را از راه خدا باز داشته‌اند «الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالُهُمْ» (محمد / ۱) و از باطل تبعیت کرده‌اند «ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ» (محمد / ۳) و از آنچه خداوند نازل فرموده کراهت داشته‌اند «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أُنْزِلَ اللَّهُ فَاحْبِطْ أَعْمَالَهُمْ» (محمد / ۹) از این‌رو آیه مورد بحث مقید است به کفاری که دارای این ویژگی‌ها هستند.

جمع‌بندی آیات قتال و جهاد

در جمع‌بندی بررسی آیات قتال و جهاد می‌توان گفت که همه آیات چه به‌طور مستقیم و صریح در خود آیه و چه به‌صورت غیر مستقیم سیاق آیه، مقیدند و چنین نیست که در قرآن مجوز جهاد ابتدایی علی‌الاسلام؛ یعنی جهادی که ابتدائاً برای تحمیل دین است صادر شده باشد، بلکه با توجه به قیود مذکور، جهاد ابتدایی از نگاه قرآن به‌عنوان شاخه‌ای از جهاد دفاعی است و حتی اگر مقید بودن همه آیات قتال و جهاد پذیرفته نشود، آیات مطلق جهاد و قتال با آیات مقید که قطعی است و تردیدی در آن نیست و با در نظر گرفتن قرینه نظارت، محدود می‌شود و طبق قواعد علم اصول باید مطلق را بر مقید حمل کرد. (مطهری، همان: ۲۶) بنابراین نمی‌توان گفت که هدف اسلام از جهاد، اسلام آوردن اجباری و اکراهی است (همان: ۳۷) بلکه جهاد اساساً در اسلام حالت دفاعی دارد و جهاد ابتدایی هم با اهدافی مانند کمک به مظلوم و مبارزه با اختناق و فراهم شدن زمینه انتخاب آزاد از بین دین خدا و دین غیر خدا صورت می‌گیرد.

نخستین آیه‌ای که در قرآن در باب جهاد آمده به اتفاق جمیع مفسرین «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنفُسِهِمْ ظُلُمًا» (حج / ۳۹) می‌باشد که دقیقاً بیانگر حالت دفاع است. از این‌رو قرآن، جهاد را نه به‌عنوان تهاجم و تغلب و تسلط، بلکه به‌عنوان مبارزه با تهاجم اعم از اینکه تهاجم در سرزمینی دیگر باشد یا

در سرزمین خودی تشریح کرده و چنین جهادی، دفاع در برابر ظلم است و دفاع به معنای اعم؛ یعنی مبارزه با یک ظلم موجود. (مطهری، همان: ۲۲)

در هیچ یک از آیات جهاد، وجوب جهاد به منظور دعوت کافران به اسلام مشاهده نمی‌شود به این معنا که بر مسلمانان واجب باشد صرفاً به منظور دعوت مشرکان به اسلام جهاد کنند و اگر نپذیرفتند آنان را به قتل برسانند. اصولاً دعوت مشرکان به دامن اسلام، یک تکلیف است و جهاد با آنان، تکلیف دیگری است که هر کدام سازوکار خود را دارد. جهاد با مشرکان به منظور نجات مستضعفان از ظلم و رفع فتنه‌گری آنها و به منظور گسترش اسلام از آیات قرآن استفاده می‌شود و تردیدی در وجوب آن نیست، چنان که دعوت به اسلام هم تکلیف دیگری است که آن هم از آیات قابل استفاده است، اما از دایره بحث فعلی خارج می‌باشد. بنابراین آیات جهاد بر جهاد ابتدایی به معنای خاص آن یعنی جهاد ابتدایی علی‌الاسلام دلالت ندارد، گرچه جهاد ابتدایی به معنای عام آن؛ از آیات قرآن به روشنی قابل استفاده است (ورعی، ۱۳۸۶: ۴۳ و ۶۱) که همان جهاد دفاعی در معنای وسیع آن می‌باشد.

نتیجه

براساس مطالب مورد بحث نتایج ذیل حاصل می‌شود:

۱. مفسرین در تفسیر آیه لاکراه معتقدند که دین از امور قلبی است و اکراه در آن غیر ممکن است و چنین اکراهی پس از وضوح و تبیین رشد از غی، اکراهی واقعی، معقول، مفید و مطلوب نمی‌باشد و خداوند امر دین را بر اجبار قرار نداده تا امتحان و تکلیف معنا داشته باشد و اساساً آنچه در ایمان معتبر می‌باشد اخلاص است که با اکراه منافات دارد. از سوی دیگر با توجه به معنانشناسی این پژوهش، مراد خداوند از آیه لاکراه، نفی حقیقی هر امر مکروه در دین خدا (نه هر دینی) و نفی هر گونه اکراه درونی در پذیرش هر دینی (الهی یا غیر الهی) و نهی از اکراه بیرونی در قلمرو دین الهی (با سلسله مراتب آن) است و هیچ یک از این حالات مغایر با اراده و اکراه الهی بر حاکمیت دین خود نیست.

۲. مفسرین در حل شبهه تعارض جهاد ابتدایی با آیه لاکراه، راه حل‌هایی مانند لزوم حمل آیات مطلق جهاد بر آیات مقید، دفاعی بودن جهاد ابتدایی برای حفظ حقوق فطری و ارزش‌های انسانی و نیز رفع مزاحمت‌ها و موانع دعوت الهی، نفی اکراه بر دین خدا و اثبات هدفمندی جهاد برای حاکمیت دین الهی، رفع فساد و انحراف، نیکو بودن جهاد ابتدایی به عنوان اکراه به حق و معروف و بالاخره جهاد ابتدایی برای اکراه بر اظهار نه اعتقاد، اشاره نموده‌اند که از بین این دیدگاه‌ها، دیدگاه اول؛ یعنی حمل آیات مطلق جهاد بر آیات مقید بهترین پاسخ به نظر می‌رسد. گرچه دیدگاه‌هایی که بر دفاعی

بودن جهاد ابتدایی و رفع موانع دعوت با این جهاد به عنوان مقدمه عرضه فرهنگ اسلام تأکید دارند، می‌توانند مکمل دیدگاه اول باشند.

۳. با بررسی آیات جهاد در قرآن مشخص می‌شود که جهاد ابتدایی در اسلام با آیه لا اکراه تعارضی ندارد؛ زیرا از یک سو هیچ یک از آیاتی که فرمان به قتال با کافران و مشرکان را صادر نموده فرمان مطلق نیست و مقید به قیودی مانند: تعدی، قتال، ظلم، آزار و اذیت، اخراج مسلمین، پیمان شکنی، فتنه‌گری، طعنه‌زدن به دین خدا و خیانت آنهاست و از سوی دیگر جهاد ابتدایی برای اکراه در دین نیست، بلکه برای حاکمیت یافتن دین خدا و غلبه و سیطره آن و اظهار و اکراه علی الدین (نه اکراه فی الدین) است به این معنا که دین خدا باید در جهان حاکم باشد، گرچه کافران یا مشرکان از این حاکمیت و غلبه کراهت داشته باشند و این اکراه بر حاکمیت دین خدا از یک حقیقت خارجی حکایت دارد نه اکراه در دین خدا که امری درونی است و هیچ گاه چنین اکراهی واقع نمی‌شود تا همه افراد را در بر گیرد و با آیه لا اکراه مغایر باشد.

منابع و مأخذ

الف) کتاب‌ها

- قرآن کریم.
- ابن فارس، احمد، ۱۴۱۱ ق، معجم مقاییس اللغة، بیروت، دار الجیل.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، ۱۴۱۹ ق، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ ق، لسان العرب، بیروت، دار صادر.
- ابن ناصر، عبدالرحمن، ۱۴۰۸ ق، تیسیر الکریم الرحمان، بیروت، مکتبه النهضة العربیة.
- بحرانی، یوسف، بی تا، الحدائق الناضرة فی الاحکام الشرعیة، قم، نشر اسلامی.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر، ۱۴۱۸ ق، انوار التنزیل و اسرار التأویل، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ثقفی تهرانی، محمد، ۱۳۹۸ ق، تفسیر روان جاوید، تهران، برهان.
- الجبجعی العاملی، زین الدین بن علی (شهید ثانی)، ۱۴۱۰ ق، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة با شرح سید محمد کلاتر، قم، کتابفروشی داوری.
- جعفری، محمد تقی، ۱۳۷۵، فلسفه دین، تهران، مؤسسه فرهنگی اندیشه معاصر.

- ۳۰ □ فصلنامه علمی - پژوهشی مطالعات تفسیری، س سوم، پاییز ۹۱، ش ۱۱
- حجازی، محمد محمود، ۱۴۱۳ ق، *التفسیر الواضح*، بیروت، دار الجیل الجدید.
 - حسینی همدانی، سید محمد حسین، ۱۴۰۴ ق، *انوار درخشان*، تهران، کتابفروشی لطفی.
 - راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ ق، *المفردات فی غریب القرآن*، بیروت و دمشق، دار العلم و دار الشامیه.
 - راوندی، قطب الدین، ۱۴۰۵ ق، *فقه القرآن فی شرح آیات الاحکام*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی.
 - زحیلی، وهبه بن مصطفی، ۱۴۱۸ ق، *التفسیر المنیر فی العقیده و الشریعة و المنهج*، بیروت، دار الفکر المعاصر.
 - زمانی، محمد حسن، ۱۳۸۸، *مستشرقان و قرآن*، قم، بوستان کتاب.
 - زمخشری، محمود، ۱۴۰۷ ق، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، بیروت، دار الکتاب العربی.
 - سبحانی، جعفر، ۱۴۱۹ ق، *العقیده الاسلامیه علی ضوء مدرسه اهل البیت (ع)*، قم، مؤسسه الامام الصادق (ع).
 - سیفی مازندرانی، علی اکبر، بی تا، *دلیل تحریر الوسیله*، بی جا، بی تا.
 - شبر، عبدالله، ۱۴۱۲ ق، *تفسیر القرآن الکریم*، بیروت، دار البلاغه.
 - صافی، محمود بن عبدالرحیم، ۱۴۱۸ ق، *الجدول فی اعراب القرآن*، دمشق و بیروت، دار الرشید و مؤسسه الایمان.
 - صدر المتألهین، محمد بن ابراهیم، ۱۳۶۶، *تفسیر القرآن الکریم*، قم، بیدار.
 - طالقانی، سید محمود، ۱۳۶۲، *پرتوی از قرآن*، تهران، شرکت سهامی انتشار.
 - طباطبائی، سید محمد حسین، ۱۴۱۷ ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
 - طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، ناصر خسرو.
 - طریحی، فخرالدین، ۱۴۱۶ ق، *مجمع البحرین*، تهران، کتابفروشی مرتضوی.
 - طوسی، محمد بن حسن، بی تا، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
 - طیب، سید عبدالحسین، ۱۳۷۸، *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، اسلام.
 - عباس نژاد، محسن، ۱۳۸۵، *راهنمای پژوهش در قرآن و علوم روز*، مشهد، بنیاد پژوهش های قرآنی حوزه و دانشگاه.

- فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۱۰ ق، کتاب المعین، قم، منشورات الهجرة.
- فضل الله، سید محمدحسین، ۱۴۱۹ ق، تفسیر من وحی القرآن، بیروت، دار الملائک.
- فیض کاشانی، ملامحسن، ۱۴۱۸ ق، الأصفی فی تفسیر القرآن، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- قاسمی، محمدجمال الدین، ۱۴۱۸ ق، محاسن التأویل، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- قرشی، سید علی اکبر، ۱۳۷۷، تفسیر أحسن الحديث، تهران، بنیاد بعثت.
- قمی، علی بن ابراهیم، ۱۳۶۷، تفسیر قمی، قم، دار الکتب.
- کاشانی، محمد بن مرتضی، ۱۴۱۰ ق، تفسیر المعین، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ ق، الکافی، تهران، دار الکتب الاسلامیة.
- کیاهراسی، ابوالحسن علی بن محمد، ۱۴۰۵ ق، احکام القرآن، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- مراغی، احمد بن مصطفی، بی تا، تفسیر المراغی، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- مصباح یزدی، محمدتقی، بی تا، حقوق و سیاست در قرآن، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته الله علیه.
- مصطفوی، حسن، ۱۳۶۰، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۷۲، جهاد، تهران، صدرا.
- مطهری، محمد ثناء الله، ۱۴۱۲ ق، التفسیر المظهری، پاکستان، مکتبه الرشیدیة.
- معین، محمد، ۱۳۸۶، فرهنگ معین، تهران، زرین.
- مغنیه، محمدجواد، ۱۴۲۴ ق، تفسیر الکاشف، تهران، دار الکتب الاسلامیة.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، ۱۳۷۴، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الاسلامیة.
- _____، ۱۴۲۱ ق، الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، قم، مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام.
- مهیار، رضا، ۱۴۱۰ ق، فرهنگ ابجدی عربی فارسی، تهران، اسلامی.
- موسوی سبزواری، سیدعبدالاعلی، ۱۴۰۹ ق، مواهب الرحمان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسه اهل البيت علیهم السلام.
- ورعی، سیدجواد، ۱۳۸۸، مبانی فقهی جهاد، قم، بوستان کتاب.

ب) مقاله‌ها

- برزنونی، محمدعلی، ۱۳۸۴، «اسلام اصالت جنگ یا اصالت صلح»، مجله حقوقی، ش ۳۳، تهران، معاونت حقوقی و امور مجلس ریاست جمهوری، ص ۱۵۸ - ۷۳.
- پوراحمد، احمد و بهادر زارعی، ۱۳۸۴، «امکان سنجی احکام جهاد در فراسوی قلمرو ملی»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ش ۶۷، تهران، دانشگاه تهران، ص ۵۲ - ۳۷.
- جعفری، یعقوب، ۱۳۸۴ ق، «باورهای دینی و آزادی انتخاب»، درس‌هایی از مکتب اسلام، ش ۵۳۰، قم، مؤسسه در راه حق، ص ۲۵ - ۲۱.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۱، «انسان و آزادی»، رواق اندیشه، ش ۷، قم، صداوسیما جمهوری اسلامی، ص ۲۶ - ۷.
- گلایری، علی، ۱۳۸۴، «نگاهی به رابطه احکام اسلام با ادیان دیگر»، رواق اندیشه، ش ۴۰، قم، صداوسیما جمهوری اسلامی، ص ۹۳ - ۸۱.
- منتظر قائم، مهدی، ۱۳۷۷، «آزادی اندیشه»، حکومت اسلامی، ش ۷، قم، دبیرخانه مجلس خبرگان، ص ۶۹ - ۳۷.
- نیک‌زاد، عباس، ۱۳۸۲، «آزادی عقیده و مذهب در اسلام»، رواق اندیشه، ش ۱۸، قم، صداوسیما جمهوری اسلامی، ص ۲۶ - ۷.
- _____، ۱۳۸۲، «جهاد ابتدایی و آزادی عقیده مذهب»، رواق اندیشه، ش ۱۹، قم، صداوسیما جمهوری اسلامی.
- ورعی، سیدجواد، ۱۳۸۶، «مبانی فقهی جهاد ابتدایی»، حکومت اسلامی، ش ۴۳، قم، دبیرخانه مجلس خبرگان، ص ۶۴ - ۱۶.